



**حکایت نبرد عمو سام با اهریمن در «یاغیستان»
و ماجرای ساختن دمکراسی وال استریتی در آن سرزمین
(تحلیل بلند توصیفی از اوضاع منطقه و پیش بینی هایی برای آینده افغانستان)
از سری کتابواره های آگاهی بخش انترنتی**

یادداشت: بخش هایی از این مقاله در سیمای مقالات کوتاه در رسانه های انترنتی به نشر رسیده است. ناگفته پیداست، مادامی که امریکا به گونه بنیادی در استراتژی های گلوبال (جهانشمول) خود بازنگری ننماید و فلسفه سیاست خارجی خود را از ریشه دگرگون نسازد و در پی تدوین یک کانسپت گلوبال برای تامین صلح و ثبات سراسری جهانی و رسیدن سازش های بنیادی با دیگر قدرت های بزرگ جهانی مانند روسیه، چین و اروپا بر نیاید و بر سر تقسیم دادگرانه منابع انرژی و گستره نفوذ با آن ها به تفاهم نرسد، سخن گفتن از پایان یافتن بحران های منطقه یی از جمله بحران خونبار افغانستان گپ مفتی بیش نخواهد بود.

همچنین برای پایان بخشیدن به بحران های منطقه یی بر امریکا است تا با جهان عرب، کشورهای آفریقایی، کشورهای مسلمان غیر عرب (از جمله ایران)، کشورهای امریکای لاتین، هند و... به یک رشته تفاهم های ریشه یی و سامانمند دست یابد. **در یک سخن، امریکا نیز مانند شوروی پیشین به یک دگرسازی (پر استرویکا) به ویژه در عرصه سیاست خارجی نیاز دارد.**

... اما بحران افغانستان.

هویدا است که برد امریکا در کشاکش های منطقه یی از جمله در بحران افغانستان، در صورتی که نخواهد و یا نتواند با حریفان استراتژیک خود به سازش دست یابد، تنها در پشتیبانی از یک اتحادیه منطقه یی نیرومند و بی طرف متشکل از کشورهای **افغانستان، ایران و پاکستان** که توانایی ایستادن بر سر پاهای خود در برابر حریفان امریکا-سه ابر قدرت روسیه، چین و هند را در آینده داشته باشند، و از حمایت کشورهای ترکیه، عراق، سوریه، لبنان و دولت آینده فلسطین برخوردار باشد، خواهد بود. نه در در افتادن و درگیر شدن در یک نبرد بی پایان فرسایشی با این کشورها. هرگاه امریکا در راه آرایش چنین اتحادیه یی زمینه سازی نکند، سراسر این پهنه بزرگ و گسترده را از دست خواهد داد و این منطقه بزرگ و مهم به دست حریفان آن کشور خواهند افتاد. در این حال از پیروزی راهبردی امریکا در آسیای میانه و قفقاز حتما سخن هم نمی تواند در میان باشد.

روشن است چنین دیدگاهی تازه نیست. استراتژیست های امریکایی چنین طرحی را در دهه های شصت و هفتاد سده بیستم در دستور کار داشتند. مگر شوروی ها که چنین اتحادیه یی را امپریالیستی و تجاوزکار می پنداشتند، توانستند با مهارت با راه اندازی کارزارهای پیچیده ابراتیفی مانند زمینه سازی و حمایت از انقلاب ایران و راه اندازی کودتای داوود خان در افغانستان آن را خنثی بسازند. (امریکا هم ناگزیر در برابر آن با راه اندازی کودتای جنرال ضیا در پاکستان و پشتیبانی لگام گسیخته از تند رویی اسلامی به ویژه وهابیت در منطقه پرداخت که امروز پیامدهای آن را به چشم سر می بینیم).

فریزر تتلر (که بی تردید یکی از وارد ترین رجال سیاسی بریتانیا که عمیقاً به مسایل منطقه آگاهی داشت، بود)، زمانی در یک سخنرانی در لندن در پیوند با حل مشکل پشتون های نوار مرزی افغانستان و هند گفته بود: **«یکی از راه های حل این مشکل پیچیده و سر در گم؛ «تشکیل «اردوگاه کشورهای مسلمان» از ترکیه در باختر تا پامیر در خاور» یا حتماً «کنفدراسیون کشورهای مسلمان از ترکیه تا بنگال» [بر شالوده تز «تهدید کمونیسم»] است.**

دیدگاه تتلر، البته با یک رشته تفاوت ها در قرینه اوضاع پیچیده کنونی منطقه حتماً تا به امروز الترناتیو دیگری ندارد. روشن است سخنرانی تتلر در اوضاع جیوپولیتیکی دیگری صورت گرفته بود و طرح او به شکلی که در بالا آمده است، آرمانگرایی بوده، عملی نمی باشد. با این هم، امروز برای فرونشاندن تنش ها میان افغانستان و پاکستان و پایان بخشیدن به بدبختی و سیه روزی های بی پایان مردم افغانستان- به ویژه پشتون های بیونای نوار مرزی که دردمندانه روزانه تا صد نفر کشته می دهند و کوتاه کردن دایمی دست درازی های بیگانگان در امور منطقه، بایسته است تا در گام نخست هر چه زودتر به مساله خط دیورند پایان داده شود و زمینه برای ایجاد یک اتحادیه منطقه یی با اشتراک افغانستان، پاکستان و ایران فراهم شود.

یکی از جالب ترین طرح ها را در زمینه فیلد مارشال ایوب خان- رییس جمهور متوفی پاکستان داده بود. به گونه یی که در کتاب «اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان»¹ ص 323 می خوانیم: مارشال ایوب خان- رییس جمهور پاکستان در سال 1341 خطاب به یک اجتماع بزرگ در کوئته گفته بود که افغانستان، ایران و پاکستان در بین دو قوه بزرگ یعنی اتحاد شوروی و هند قرار گرفته اند و نظر به این وضع برای بقای این سه کشور برادر، اتحاد با هم یک امر ضروری می باشد. زیرا در صورت اختلافات داخلی، مقابله آن ها با فشارهای خارجی مشکل خواهد بود و شاید در این صورت کشورهای سه گانه از هم جدا شده و خاتمه بیابند. ولی هرگاه این سه کشور با هم متحد شوند، از خود به خوبی دفاع خواهند کرد.

رییس جمهور پاکستان در میان کف زدن های ممتد حضار گفت که اگر چنین پیشنهادی به عمل آید، پاکستان از همه پیشتر این پیشنهاد را قبول خواهد کرد. وی گفت مردمان پاکستان، ایران و افغانستان به یک نژاد تعلق دارند و بین آن ها رشته های عمیق تاریخی و کلتوری وجود دارد و به عقیده وی مردمان این سه کشور برای دفاع در مقابل فشارهای خارجی و سعادت خود این اتحاد را می پسندند..»

چند روز بعد، آقای ذولفقاری سفیر ایران در کابل، هنگام دیدار با سردار نعیم خان- وزیر خارجه در باره این اظهارات ایوب خان گفتگو کرد. سفیر ایران به نعیم خان گفت که «اتحادی که ایوب خان از آن صحبت کرده، آرزوی همه ماست». نعیم خان گفت: «بله همین طور است. ولی اکنون موقع چنین کاری نیست. اگر ما در حال حاضر دست به چنین اقدامی بزنیم، نابود خواهیم شد. انجام این عقیده کار امروز و فردا نیست و وقت می خواهد. به هر حال، در چنین موقع حساس، به هیچ وجه جای طرح این موضوع نیست.»

اتحاد جیو استراتژیک این سه کشور بسیار دارای اهمیت است. زیرا این سه کشور کشورهای هستند که زیر چهار چوب هیچ پیمان و چتر دفاعی بی نیستند و میان خود هم پیمانی ندارند. از این رو، با توجه به همسایگی با سه ابر قدرت روسیه، چین و هند و نیز حضور نیرومند امریکا در منطقه، سخت آسیب پذیر هستند. از این رو، پس از بیرون برآمدن امریکا از افغانستان، باید بی درنگ دست کم زمینه های همگرایی بیشتر را بررسی نمایند.

پیش شرط اصلی زیستایی و پایایی چنین اتحادیه یی- بی طرفی آن در کشاکش های جهانی است. تنها در این صورت این اتحادیه می تواند از یک سو از کشاکش های قدرت های بزرگ در امان بماند و از سوی دیگر بتواند کمک های همه جانبه آن ها را به ویژه در عرصه توسعه تکنولوژیک به دست بیاورد.

در این راستا، بر امریکا است برای جلب ایران به این روند، تا با تلاش برای ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی و توافق بر سر یک فارمول پذیرا برای ایران در بحران عراق، در کنار حل مساله افغانستان و پایان بخشیدن به بحران هسته یی ایران و لغو تحریم ها در برابر این کشور، با آن راه تفاهم ببوید. چه، بدون ایران- کلیدی ترین کشور خاور میانه حل هیچ مساله یی در این جغرافیا امکان پذیر نمی باشد. از جمله تشکیل اتحادیه منطقه یی بی طرف.

چیزی که جالب است، این است که به باور بسیاری از کارشناسان، امریکا در قبال ایران از دو چیز غافل بوده است:

- 1- اختلافات عینی عمیق میان ایران و روسیه در پهنه های دریای کسپین، قفقاز، آسیای میانه و افغانستان
- 2- تحول تدریجی ایران و گذار آهسته و خاموش نظام آن کشور از یک نظام ایدئولوژیک به یک نظام ملیگرا.

شالوده این دیدگاه تیوریک این است که با گذشت زمان، به محض کم رنگ شدن نظام های ایدئولوژیک، جای آن را نظام های ناسیونالیستی پر می کنند. در این روند جهانی، ایران نمی تواند مستثنی باشد. تنها حمله نسنجیده امریکا بر ایران می تواند این روند را وارونه بسازد که یک سره به زیان آن کشور خواهد انجامید.

...و باز هم افغانستان.

روشن است بر پایه منطق ریاضی، معادله سه مجهوله بحران افغانستان بدون حل ایکس (خشکانیدن منابع مای کشورهای عربی) و وای (بستن و در هم کوبیدن پایگاه های دهشت افگنان در پاکستان) نمی تواند حل گردد. از این رو، ساده ترین منطق ریاضی بیانگر این حقیقت است که این جنگ بی فرجام می تواند تا بی نهایت و لایتنه های ادامه پیدا کند.

در این میان، پرسش اساسی این است که آیا امریکا می تواند چشمه های پولی اعراب- منابع تمویل دهشت افگنی را خشکاند؟ پرسش روشن است که منفی است. در این حال اگر دست روی دست گذاشته شود، این روند می تواند تا چهل، پنجاه سال آینده یعنی تا به ته کشیدن و خشکیدن کامل چاه های نفتی جزیره نمای عرب و در نتیجه بی پول شدن کشورهای عربی ادامه یابد.

پرسشی که مطرح می گردد این است آیا افغانستان برای امریکا ارزش آن را دارد که بر سر آن نیم قرن به جنگ پردازد؟ آیا مادران امریکایی حاضر هستند نیم سده آزرگار فرزندان خود را به کشتارگاه جنگ افغانستان بفرستند؟ آیا مالیه پردازان امریکایی حاضر هستند بار سنگین چنین هزینه چند تریلیونی را بر پشت بکشند؟ پاسخ، روشن است که منفی است.

حال می بینیم که آیا امریکا توان نابودی و در هم کوبیدن پایگاه های دهشت افگنی را در خاک پاکستان دارد یا نه؟ باید گفت که امریکا چنین توانی را ندارد. در این جا به برخی از محدودیت های امریکا در زمینه می پردازیم.

- 1- روشن است که پاکستان به هیچ رو خود حاضر نیست که شبکه های تندروان و جنگجویان اسلامی را به دست خود در هم بکوبد. دلایل آن هم روشن است. پاکستان از دیدگاه راهبردی چه به دلیل سرزمینی، چه به دلیل نیروی

¹ . اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان به روایت اسناد تاریخی وزارت امور خارجه ایران، به کوشش محمد علی بهمنی قاجار، چاپ مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، تهران، 1382.

انسانی و چه از دیدگاه تسلیحاتی در برابر هند ضعف‌های بزرگی دارد. از این رو، در جنگ‌های احتمالی متعارف محدود مرزی با هند و یا شاید هم بر سر مساله کشمیر، تکیه آن کشور تنها به تندروان اسلامی است که با تکیه بر ایدئولوژی حاضر هستند تا پای جان در برابر سپاهیان هندی برزنند.

حال می‌گذریم از آوازه‌های خطر حمله امریکا بر پاکستان که این نیاز را دو برابر بیشتر گردانیده است. در کارزار افغانستان نیز پاکستان چه به خاطر سد ساختن نفوذ، روسیه، چه برای کاهش بخشیدن به نفوذ ایران و مهم‌تر از همه تسلط یافتن امریکا، انگلیس و اسرائیل بر افغانستان به این جنگجویان نیاز دارد. در واقع پاکستان در سه دهه گذشته توانست گستره پشتون‌نشین افغانستان را زیر کنترل خود در بیاورد.

هر چه است، تنها نیروهای تند رو اسلامی هستند که می‌توانند اسلام آباد را از قوام یافتن یک دولت اولتراناسیونالیست پشتون در کابل که بر آن کشور ادعای ارضی داشته و خواهان فروپاشی پاکستان و گرفتن سه چهارم خاک آن کشور است، و قایه نمایند.

... و سر انجام، همین نیروها تنها تکیه‌گاه پاکستان در مبارزه بر سر افغانستان در برابر هند هستند که در عمل می‌توانند جلو به محاصره افتاده استراتیژیک پاکستان از سوی هند را بگیرند.

پاکستان با توجه به زیر سوال بودن پاییدن نیروهای امریکایی در خاک افغانستان، نمی‌تواند خود را در کشاکش‌های آینده بر سر افغانستان خلع سلاح نماید.

2- با توجه به این که پاکستان یک کشور مستقل و دارای حاکمیت ملی است، بدون فیصله سازمان ملل، نیروهای امریکایی نمی‌توانند به گونه کلاسیک بر آن کشور حمله نمایند. چه، این کار نقض آشکار حقوق بین‌الدول و تعرض به تمامیت ارضی پاکستان خواهد بود. حال می‌گذریم از این که امری که در اوضاع و احوال کنونی یارای چنین کاری را هم ندارد.

ناگفته پیداست که امریکا به هیچ رو نمی‌خواهد و توان آن را هم ندارد که چنین فیصله‌یی را در سازمان ملل مطرح و سانکسیون آن را به دست بیاورد. چه، چنین چیزی از یک سو، بیخی دست امریکا را از پاکستان کوتاه و آن کشور را به دامان روسیه، چین، اعراب و ایران خواهد افگند و از سوی دیگر درگیر شدن در یک جنگ بی‌فرجام دیگر در پهلوئی جنگ‌های عراق و افغانستان ماجراجویی بیش نخواهد بود.

حال می‌گذریم از این که هیچ کشور اسلامی و حتا چین و روسیه با این کار موافقت نخواهد کرد. شاید تنها کشوری که با امریکا، انگلیس و اسرائیل در این ماجراجویی هم‌نوا گردد، هند باشد. حتا دولت افغانستان جرئت چنین کاری را ندارد. زیرا با مخالفت گسترده مردمی رو به رو خواهد شد و پاسخی در برابر خشم و خروش توده‌های میلیونی کشور نخواهد داشت. شاید تنها شماری از تند روان اولتراناسیونالیست و شماری هم از تندروان چپ‌گرای بازمانده از دوران جنگ سرد با این کار موافق باشند.

3- تنها چیزی که برای امریکا می‌ماند، یورش‌های هوایی بر گستره نوار مرزی با هواپیماهای بی‌سرنشین (پهپدها) است که (به گمان غالب، شاید بر اساس کدام سازشنامه محرم با دولت پاکستان) هر از چند گاهی انجام می‌شود. روشن است، کارایی چنین روشی از پیش ناچیز و کم‌رنگ است. از یک سو، در هیچ نبردی، آن هم نبرد نامتعارف در برابر نیروهای چریکی حملات هوایی به رغم موثریت بسیار بالا به تنهایی نتیجه نداده است. دو دیگر، هواپیماهای بدون سرنشین (پهپدها) از نسل هواپیماهای نو و تکنولوژی تازه اند که هنوز در مرحله آزمایشی قرار دارند و به کاربرد انبوه نرسیده‌اند. از این رو، این روند می‌تواند سال‌های سال ادامه پیدا نماید.

سوم، موثریت عملیاتی و تاکتیکی این هواپیماها هنوز زیر سوال است. در پهلوئی آن تحریف عمدی اطلاعات گمراه‌کننده استخباراتی در گستره مرزی که بیشتر در انحصار پاکستان است، موجب شده است که به جای اهداف اصلی، اهداف غیر نظامی بمباران شوند و تلفاتی به بار بیاید.

این امر به نوبه خود منجر به تشدید تنفر از امریکایی‌ها در میان باشندگان نوار مرزی و در سراسر پاکستان و نوار پشتون‌نشین افغانستان و در نهایت اگر به گونه بی‌رویه ادامه پیدا نماید، در سراسر جهان اسلام خواهد گردید.

روشن است تند روان اسلامی برای این که خود را از زیر ضربه‌کشنده امریکا بیرون سازند، جغرافیای حضور خود را در خاک پاکستان گسترده‌تر ساخته‌اند. این کار دامنه مانور امریکا را در زمینه نابودسازی آن‌ها و به همین پیمان، پیشبرد کار اطلاعاتی در برابر آن‌ها به شدت محدود می‌سازد. خطر دیگری که این کار دارد، پخش شدن اندیشه‌های تروریستی در سراسر خاک پاکستان و تنیدن شبکه‌های بیشتر دهشت‌پروری است که سیلاب‌های اخیر بستر هموارتری را برای این کار می‌گستراند.

فشرده سخن این که **امریکا توانایی فرافگنی کارزار جنگ در برابر تروریسم از افغانستان به سرزمین پاکستان را ندارد.** با توجه به همه آن‌چه که در بالا گفته آمد، پیشنهاد اخیر رییس‌جمهور افغانستان مبنی بر تغییر استراتیژی امریکا در جنگ با تروریسم و کشاندن آن به داخل پاکستان که بی‌تردید از سوی مشاوران ارشد او تدوین شده است، بس شگفتی برانگیز می‌نماید! ... و از این هم شگفتی بر انگیز تر پیشنهاد تحریم پاکستان از سوی امریکا از سوی کابل است!

چنین به نظر می‌رسد که سردمداران کابل از سر گشاده سرنا پف می‌کنند.

در این پیوند، در این اواخر پرسش‌هایی مطرح می‌گردد مبنی بر این که چرا امریکایی‌ها برای دستیابی به پیروزی در جنگ با تروریسم، پاکستان را زیر فشار نمی‌گیرند و مانند ایران تحریم نمی‌کنند؟ ببینید، پاکستانی‌ها آشکارا تروریست‌ها

را آموزش می دهند، تسلیح می کنند، پشتیبانی می کنند، سربازان امریکایی را می کشند و با دهشت افکنان پیوندهای ژرف دارند. پس چرا امریکایی ها پاکستان را تحریم نمی کنند؟
خوب، هرگاه ریچارد ارمیتاژ در آستانه لشکرکشی امریکا به افغانستان به پاکستان هشدار داده بود که هرگاه پاکستان در مبارزه با تروریسم امریکا را همراهی نکند، آن کشور را چنان بمباران کنند که به عصر حجر برگردد. پس چرا کنون که هزاران سرباز شان کشته و زخمی شده و میلیاردها دالر شان بر باد هوا رفته و استراتژی شان به ناکامی انجامیده است، چنین تهدیدهایی نمی کنند؟

باید گفت که امریکا کنون در وضعی نیست که پاکستان را زیر فشار بگیرد. چه، این امریکا است که در جنگ افغانستان و تامین حضور امریکا در منطقه دستنگر پاکستان است، نه این که پاکستان خرقة در رهن امریکا گذاشته باشد.
با توجه به لغزش های پی در پی امریکایی ها در بحران خاور میانه، اشغال عراق، دشمنی با ایران و درگیر شدن در مرداب جنگ فرسایشی بی پایان و بی فرجام با قبایل پشتون گستره مرزی افغانستان و پاکستان و تکیه بر یک دولت مافیایی و نامشروع در افغانستان، آن ها در تجرید وحشتناک بین المللی بسر می برند و نه تنها همه ابزارهای فشار بر پاکستان را از دست داده اند، بل ناگزیر هستند نزد پاکستانی ها به کرنش هم بپردازند و در واقع در مساله افغانستان، امریکا خود به گروگان پاکستان و تا جایی هم روسیه مبدل شده است.
از سویی هم، مگر می شود که امریکا از یک سو نغمه جنگ با ایران را سر کند و از سوی دیگر پاکستان را تهدید به تحریم نماید؟

متناسب به میزان فشار امریکا بر پاکستان، آن کشور ناگزیر به دوری از امریکا و افتادن به دامان چین، روسیه، ایران و اعراب خواهد گردید و به هر پیمانیه که امریکا بر پاکستان فشار بیاورد، به همان پیمانیه پاکستان ناگزیر خواهد گردید برای موازنه کردن و بی اثر ساختن فشار به این کشورها نزدیک شود. در این حال، امریکا این ارزیابی را دارد که در صورت بیرون رفتن از افغانستان، تنها متحدی که در منطقه برای شان می ماند پاکستان خواهد بود و نمی تواند این ریسک را بکند که تنها همپیمان خود را در منطقه از دست بدهد.

باید این نکته را در نظر گرفت که افزایش فشار بر پاکستان (در واقع بر نظامیان این کشور) به سود توسعه دموکراسی و دولت نیمجان غیر نظامی این کشور نینجامیده، بل که به تقویت تندروی و بنیادگرایی و جان گرفتن نیروهای اهریمنی منجر می گردد.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که پس از تایوان، پاکستان دومین اولویت سیاست خارجی چین را تشکیل می دهد و در صورت خراب شدن مناسبات امریکا و پاکستان، این کشور با بندرهای استراتژی یک کراچی و گوادرش یکسره به دست چین خواهد افتاد و این به معنای شکست راهبردی امریکا در نیمقاره خواهد بود.
همچنین پاکستان یک هرم بس نیرومند دیگر فشار بر امریکایی ها را در دست دارند، کاهش همکاری با امریکایی ها در رس رسانی و در کل در مبارزه با تروریسم در افغانستان.

حال تصورش را بکنید هرگاه امریکا بخواهد بر پاکستان بیش از حد فشار بیاورد، چه رخ خواهد داد؟
پاسخ این سوال را ن.آ. زاماریوا- پژوهشگر روسی در مقاله «امکان عملیات نظامی امریکا در خاک پاکستان» داده است:
«دبیر کل حزب جمعیت علمای اسلام- سناتور عبدالغفار حیدری اعلام نمود: «تهدید امریکا به حمله به خاک پاکستان بسیار جدی است چیزی که حکومت داران ما را مجبور می سازد که چشم های خود را باز نمایند. در این رابطه حزب جمعیت خواست بس رادیکال از دولت بخواهد:

نخست، مشی سیاست خارجی کشور را بیخی تغییر بدهند. و همه انواع مناسبات با امریکا را بر هم بزنند.
دو دیگر، این که بی درنگ ترانزیت بارهای ناتو به سوی افغانستان را از طریق خاک پاکستان پایان بدهند.
سه دیگر، چون پاکستان زیر تهدید قرار دارد، ارتش ما باید به تهدیدات امریکا پاسخ بگوید و «همه مردم پاکستان زندگی خود را فدای امنیت و تمامیت ارضی کشور شان نمایند».

پاکستان می تواند در صورت وارد آمدن فشار زیاد از سوی امریکا، از جمله اعمال تحریم ها یکسره از امریکا ببرد و خود را در دامان چین، روسیه کشورهای عربی و ایران بیفکند و به گونه لگام گسیخته به پشتیبانی از دهشت افکنان بپردازد. در این صورت، همه راه های رس رسانی و مسیرهای هوایی به روی امریکایی ها بسته خواهد شد و امریکا در افغانستان در منگنه یی خواهند افتاد که نتیجه آن گروگان شدن پروژه حضور آن در افغانستان نزد روسیه خواهد بود.

در یک سخن، همه کارزار افغانستان به ناکامی و شکست مقتضحانه انجامیده و امریکا ناگزیر خواهد شد سر افکنده افغانستان را ترک و دوباره به دست پاکستان، القاعده و دیگر دهشت افکنان بسپارد.

تحریم پاکستان تنها در یک صورت امکان دارد و آن این که در زمینه کانسنسوس (تفاهم) بین المللی صورت گیرد و مخصوصا چین و ایران و نیز اعراب با آن موافق باشند. در غیر آن، امریکا نمی تواند تیشه به ریشه خود بزند و خود را در منگنه جیوپولیتیک افغانستان اسیر روس ها بسازد. این گونه، کسانی که سخن از تحریم پاکستان از سوی امریکا بر زبان می آورند، روشن است ارزیابی کوتاهبینانه یی از مسایل منطقه یی و جهانی دارند.

در یک سخن، در سمفونی خونبار افغانستان امریکا گام ها (نت ها)ی را گم کرده است که تا آن ها را نیابد، ناگزیر خواهد بود در یک تالار تهی از بیننده به دادن کنسرت گوشخراش ادامه بدهد. چه، با آغاز این کنسرت حضار، یکه، یکه تالار را ترک خواهند گفت و تالار تهی از شنونده خواهد شد این کنسرت تا هنگامی ادامه پیدا خواهد کرد که نوازندگان خود نیز خسته شده و صحنه را ترک گویند.

تنها راه برونرفت از این وضع، گشودن گره های کور و فرو بسته یی است که بدون گشودن آن ها سر نخ کلاف سر در گم بحران افغانستان پیدا نخواهد شد. این گره های کور و فرو بسته چه گره هایی هستند؟ به باور بسیاری از کارشناسان، در کلاوه سر درگم بحران کشور، چند گره کور است که تا باز نشوند، هر گونه سخن گفتن از صلح و امنیت و ثبات در کشور و منطقه، یاره سرایی یی بیش نخواهد بود و بدون گشودن این گره ها، بحران با گذشت هر روز پیچیده تر و ژرف تر و چند لایه تر و خونبار تر شده، حل آن دشوار تر و دشوار تر خواهد گردید.

طرح این موضوع در این برهه، به این دلیل مهم است که به باور برخی از آگاهان، از یک سو، حضور نیروهای ائتلاف بین المللی در کشور برای تامین امنیت، صلح و ثبات، الترناتیو ندارد و از سوی دیگر، ادامه حضور آن ها در سیمای کنونی، به بن بست رسیده است و خطر شکست شان در فرجام این جنگ فرسایشی بی پایان و در پی آن فروپاشی افغانستان به دو یا چند بخش و درگیری یک جنگ خانمانسوز پیش بینی ناپذیر می رود.

مهم ترین این کور گره های قرار زیر اند:

- 1- زیر سوال بودن مشروعیت حضور نیروهای ناتو در افغانستان
 - 2- عدم اعاده وضعیت افغانستان چونان یک کشور بی طرف
 - 3- معمای قرار داد همکاری های استراتژیک پارادکسال میان افغانستان و امریکا
 - 4- نبود قرار داد روشن عدم مداخله در امور یک دیگر میان افغانستان و پاکستان
 - 5- عدم مشروعیت رهبری کنونی افغانستان در پی تقلب گسترده در انتخابات
 - 6- نبود یک قانون اساسی کارا و پذیرا برای کشور
 - 7- ناکارایی ساختار کنونی نظام سیاسی در افغانستان
 - 8- نبود استراتژی روشن مبارزه بی امان و پیگیر در برابر القاعده، طالبان و دیگر تندروان
 - 9- نبود یک دولت فراگیر ملی و خطر فروپاشی کشور
 - 10- عدم شفافیت در مبارزه با مواد مخدر
- روشن است گشودن گره های کور و فرو بسته بحران افغانستان کار ساده یی نبوده، مستلزم دگرگونی ریشه یی استراتژی امریکا است و بی تردید موانع فراوانی بر سر راه آن قرار دارد. خوب، مگر این گره های کور دردمندانه در این کلاوه سر درگم وجود دارند و اگر گشوده نشوند، نباید هم انتظار یافتن سر نخ کلاوه را داشته باشیم و همچنین امنیت، صلح و ثبات به هیچ رو تامین نخواهد گردید و بحران می تواند به گونه لگام گسیخته ادامه یابد و چه بسا که پیچیدگی هایی از این هم بیشتری را بزاید.
- راه های گشودن این گره های کور می تواند از دیدگاه تئوریک قرار زیر باشد:
- 1- در آوردن همه نیروهای ائتلاف بین المللی زیر چتر واحد آیساف و پایان دادن به ماموریت ناتو
 - 2- برگزاری یک کنفرانس بین المللی در باره افغانستان زیر چتر سازمان ملل و اعاده وضعیت بی طرفی افغانستان یعنی اعلام افغانستان به عنوان یک کشور بی طرف و دادن تعهدات لازم در زمینه از سوی همه کشور های ذیدخل در بحران افغانستان به شمول سازمان های بین المللی
 - 3- فسخ و لغو قرار داد همکاری های استراتژیک میان امریکا و افغانستان برای جلب اعتماد دوباره همسایگان افغانستان
 - 4- عقد قرار داد عدم تعرض و عدم مداخله در امور یک دیگر میان افغانستان و پاکستان زیر نظر سازمان ملل و سپردن تعهدات بایسته در زمینه مانند توافقات ژنو در دوره داکتر نجیب از سوی امریکا، پاکستان و افغانستان با همکاری چین، روسیه، ایران، هند و عربستان.
 - 5- برگزاری لویه جرگه اضطراری و انتخاب یک رهبری مشروع به جای رهبری غیر مشروع کنونی با همکاری سازمان ملل
 - 6- تغییر و اصلاح قانون اساسی کنونی که عدم کارایی آن در عمل ثابت شده است.
 - 7- تغییر ساختار نظام سیاسی ناکار آمد کنونی و آوردن نظام ریاستی مختلط به جای رژیم ریاستی کلیت گرای کنونی با اعاده کرسی صدرات و تقسیم افغانستان به چند زون و انتخابی شدن ارگان های محلی قدرت (ولایت ها، ولسوالی ها، علاقه داری ها و شهرداری ها)
 - 8- تشکیل جبهه واحد ضد تروریستی در برابر القاعده و طالبان و سایر گروه های تند رو با اشتراک ارگانیک همه همسایگان افغانستان و همه قدرت های بزرگ زیر نظر سازمان ملل و ادامه مبارزه پیگیر و بی امان با آنان تا پیروزی کامل. پایان بخشیدن به هر گونه مذاکره و بازی های ابزاری با تروریست ها. بسیج همه پتنتسیال کشور برای نبرد در برابر تروریسم یعنی القاعده، طالبان و سایر تندروان آشتی ناپذیر و در صورت عدم همکاری پاکستان، وضع تحریم های بسیار شدید در برابر آن کشور از سوی سازمان ملل و تجرید مطلق آن کشور از سوی جامعه جهانی.
 - 9- ایجاد یک دولت فراگیر ملی با مشارکت گسترده همه لایه های جامعه افغانی به جای دولت تبار گرای غیر ملی کنونی. در این حال، در ساختار نظام نوین بایسته است تا رییس جمهور پشتون و صدر اعظم تاجیک، هر یک چهار، چهار معاون از اقوام بزرگ افغانستان داشته باشند و ریاست سنا و شورای ملی به نمایندگان شایسته برداران هزاره و ازبیک سپرده شود تا در بافت افقی قدرت توازن پذیرا و دادگرانه به میان بیاید و مشارکت گسترده ملی تامین شود.
 - 10- مبارزه بی امان و خلل ناپذیر در برابر کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر از جمله به آتش کشیدن کشتزار های مواد مخدر با بمب های آتشزا، نابودسازی آزمایشگاه های تولید این مواد، تعیین جزای اعدام برای قاچاقچیان

بزرگ، تشکیل کمیسیون بین المللی مبارزه با مواد مخدر زیر نظر سازمان ملل با اشتراک کشورهای که بیش از هر کشوری قربانی مواد مخدر بوده اند. مانند روسیه، ایران، پاکستان، کشورهای آسیای میانه، چین، افغانستان و کشورهای اروپایی و آمریکا. نیروهای ائتلاف بین المللی باید در قبال مبارزه با مواد مخدر در ولایاتی که حضور دارند، در برابر این کمیسیون پاسخگو و مسوول باشند. همچنین بایسته است یک کمیسیون بین المللی نظامی مبارزه با مواد مخدر برای کنترل نظامیان خارجی در افغانستان تشکیل و در پایگاه های هوایی بگرام، شیندند، کابل و قندهار مستقر شوند با حق بازرسی از هواپیماهای ترانسپورتی نظامی.

در واقع، این یک چهارچوب تیوریک برای حل ریشه پی مساله است و پیش شرط آن برگزاری یک کنفرانس بین المللی دیگر به سان کنفرانس بن در یکی از کشورهای بیطرف در مساله افغانستان زیر نظر سازمان ملل است.

روشن است در صورت ناگشوده ماندن این گره های کور، مشکل افغانستان حل نشده و تنها شکل آن دچار استحاله شده و بحران به اشکال جدیدی ادامه خواهد یافت.

آن چه مربوط به آوازه ها در باره تجزیه کشور می گردد، من تجزیه را عملی نمی بینم. اگر چنین چیزی هم رخ بدهد، موقت و گذرا خواهد بود. مانند سال های دهه نود سده بیستم.

تجزیه افغانستان کار بسیار خطرناک و خونباری است و با توجه به این که هیچ یک از ابر قدرت ها و کشورهای منطقه به گونه عینی از آن سود نخواهند برد و عملی نخواهد بود. شاید تنها کشوری که در آن ذینفع باشد، هندوستان باشد.

موقف روس ها هم در زمینه روشن است. روسیه به هیچ رو تجزیه افغانستان را نخواهد پذیرفت. گیریم اگر هم بپذیرد، از آن زیانمند نشده و تنها سود التبه اندکی خواهد برد. هر چند روسیه به این سود اندک قانع نیست. چه شمال افغانستان از روزگاران قدیم حیات خلوت روسیه به شمار می رفته است که در آن نفوذ فراوان دارد. در جنوب نیز سر انجام روسیه که به گونه سنتی پشتیبان پشتونیسیم و پشتونستان و به روایتی حتا طراح و مهندس آن بوده است، نفوذ بسیار دارد، هرگاه در کشاکش بر سر آن ببرد، بازنده هم نخواهد بود و آن را از دست نخواهد داد. دست کم اهرم های فشار بزرگی بر مو دماغ کردن هر قدرتی که بخواهد آن را زیر کنترل داشته باشد، در دست دارد.

ایران نیز هیچ سودی در تجزیه افغانستان ندارد و ممکن است تجزیه افغانستان، آن کشور را با درد سر های بسیاری از ناحیه افغانستان جنوبی (پشتونستان) رو به رو بسازد.

تجزیه، بخش جنوبی کشور را به سرزمینی که انگلیسی ها در گذشته آن را «یاغیستان» می خواندند- یعنی به «چراگاه» و «پرورشگاه» تروریسم جهانی و کانون مواد مخدر جهانی مبدل خواهد ساخت که کنترل آن بسیار دشوار و حتا غیر ممکن خواهد گردید. شاید امنیت سراسر جهان را با مخاطرات پیش بینی نشده پی رو به رو گرداند.

در این حال، روشن نیست سر نوشت این کشور نوپا سر انجام، به دست که خواهد افتاد؟ چه، با توجه به فقر اقتصادی؛ یا آمریکا، یا پاکستان، یا روسیه و یا چین و شاید هم کشور های عربی باید قیمومیت این کشور را به دوش بگیرند. در این حال، قدرت های با هم رقیب، به شدت در برابر هر کشوری که بخواهد پشتونستان را زیر سیطره و کنترل خود بیاورد، خواهند ایستاد. یعنی با تجزیه افغانستان، بحران در منطقه پایان نخواهد یافت، بل تنها شکل آن تغییر خواهد کرد.

این کار همچنین بحران را به شمال خواهد کشاند و اوضاع شمال بسیار پر تنش و نا آرام خواهد گردید و چه بسا که ممکن است میان تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها و هزاره ها بر سر تقسیم گستره نفوذ، نبردهای خونینی با مداخله از بیرون در بگیرد. روشن است کشانیده شدن کشورهای دیگر که بی این هم اختلافاتی فراوانی میان خود دارند، اوضاع را در سرتاسر منطقه پر تنش و نا آرام خواهد گردانید و زمینه مداخلات قدرت های برونمرزی را در آن فراهم خواهد گردانید.

در این حال، احتمال تجزیه پاکستان نیز بالا می رود. روشن است این تجزیه یک تجزیه ساده نخواهد بود و ممکن است به یک جنگ خونبار دامنه دار میان پشتون ها و پنجابی ها از یک سو و پشتون ها و بلوچ ها از سوی دیگر و پنجابی ها و سندی با بلوچ ها از سویی بیانجامد که شاید سال ها ادامه یابد.

روشن است، بیشترین زیان را از این کار ایالات متحده خواهد دید. چه، پاکستان کوچکی که از دل این تجزیه بیرون برآید، بیخی از آمریکا بریده و به دامان چین پناه خواهد برد. هویداست که چین به شدت در برابر چنین عملی خواهد ایستاد. درد سر آمریکا در اوضاع جیوپولیتیک تازه بی چون و چرا دو برابر خواهد گردید و رقابت ها بر کنترل هر دو کشور بیش از پیش دامنه خواهد یافت.

روشن است تجزیه تنها با حضور آمریکا در منطقه عملی است و به محض رفتن نیروهای این کشور، نیروهای پاکستانی بسیار زود خلای پدید آمده قدرت را بر خواهند نمود. در این حال، اگر آمریکایی ها جنوب را به حال خود رها کنند و تنها در شمال سنگر بگیرند، پشتونستان زیر حمایت پاکستان با پشتیبانی چین و عربستان می تواند دامنه جنگ های خونین به شمال کشور بکشاند. در این حال، روس ها، ایرانی ها و چینی ها که به گونه سنتی در شمال نفوذ بسیار دارند، و آن را حیات خلوت خود می پندارند هم، برای لحظه پی هم که شده آمریکایی را آرام خواهند گذاشت.

اگر برعکس، آمریکایی ها شمال را رها نمایند و تنها به جنوب بپردازند، خلای پدید آمده در شمال به سرعت از سوی روس ها پر خواهد شد. در این حال، تنها توافق سری میان آمریکا و روسیه دال بر تقسیم کشور، شاید بتواند به گونه پی استاتوس کوو را برای چندی در منطقه بر قرار نماید. در غیر آن، تنش ها همچنان با شدت ادامه خواهد یافت.

اگر آمریکا چنین در برنامه داشته باشد که با تقسیم افغانستان به دو کشور شمال و جنوب، از یک سو با طالبان کنار آمده و از سوی دیگر خواهد توانست شمال را با حاتم پخشی ها و دست و دل بازی های فراوان زیر کنترل خود بیاورد، هم سخت در اشتباه به سر می برد. چه، چنین چیزی تنها برای چندی ممکن است (هرگاه هم اصلا ممکن باشد)، نه برای یک مدت

دراز. زیرا در جنوب با مخالفت شدید پاکستان حتی تا مرز برهم زدن مناسبات و پناهربدن کامل به دامن چین و ایران و بستن همه راه ها به روی امریکایی ها به شمول قلمرو هوایی رو به رو خواهد شد و در شمال در منگنه پی خواهد افتاد که دشوار است آن را پرداز کرد. بسنده است تصور کنیم که روس ها هم راه های خود را به روی امریکایی ها ببندند. آن گاه دیگر راهی به جز از ترک خفت بار شمال نخواهد داشت.

در یک سخن، پیشگویی تحول اوضاع در نوار های استراتژی یک افپاک به ویژه در نوار های دوم و سوم آن کار بسیار دشواری است. از همین رو هم است که باید استراتژی افپاک (افغانستان+پاکستان) به ایرافپاک(ایران+افغانستان+پاکستان) مبدل شود. آن هم نه در سیمای مستعمره امریکا، بل یک اتحادیه آزاد و مستقل و بی طرف منطقه پی که بتواند در خلای استراتژی یک میان سه ابر قدرت روسیه، چین و هند سر پا بیستد.

در این حال، هرگاه عمو سام بخواهد برای دلمشغولی خود کشور «یاغیستان» را ایجاد و آن را به ارمیتاژ (خلوتکده) خود مبدل گرداند و در این اندیشه باشد که در این سرزمین خشک و دور افتاده و فلک زده در اوقات فراغت با خاطر آرام و دل آسوده به گلگشت و خوشگذرانی جیواستراتژی یک و پیک نیک جیوپولیتیک و زدن جیک دانیل یا بلک لیبل جیواکونومیک و زدن بلک جیک و پوکر جیو سویلر اسیونی در کازینوی آن پردازد، در گام نخست باید در این سرزمین با اهریمن تروریسم و مواد مخدر و فساد، به نبرد بی امان پردازد و او را از پا در بیاورد تا بتواند در آن دمکراسی وال استریتی را برقرار نماید. اگر نتواند بر او چیره گردد و شکست بخورد، که چنین خواهد بود، به چنان روزگاری خواهد افتاد که برای شرح و بیان آن قلم نویسندگان امروزی ناتوان و عاجز است و باید کسی از نویسندگان کلاسیک زبان پارسی را دوباره زنده ساخت تا «حکایت نبرد عمو سام با اهریمن در یاغیستان برای ساختن دمکراسی وال استریتی در آن سرزمین» را برای عبرت و دادن پند و اندرز برای نسل های آینده جهان یا به رشته نظم در بیاورد و یا هم به نثر پردازد.

شاید هم شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی- خداوندگار سخن پارسی دری در چند سده پیش در همین باره و خشورانه سروده بود:

خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم- دیبا نتوان بافت ازین پشم که رشتیم

بر لوح معاصی خط عمری نکشیدیم - پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد- ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

ما را عجب ار پشت و پناهی بود آن روز- کامروز کسی را نه پناهییم و نه پشتیم

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت- شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم